

شعرهای عبید زاکانی در سخنرانی

«عبید زاکانی و رندی»

ایرج شهبازی

عبید گاهی اوقات رند را به همان معنای منفی رایج در فارسی به کار می‌برد:

مرا دلی است گرفتار خطه شیراز ز من بریده و خو کرده با تنعم و ناز
گهی به کوی خرابات با مغان همدم گهی معاشر و گه رند و گاه شاهد باز^۱

عبید خود را سگ کوی رندان آزاده می‌داند و به دعا از خدا می‌خواهد که در کوچه رندان

سرایی به او ببخشد:

خدایا تو ما را صفایی بده به ما بینوایان نوایی بده
در گنج رحمت به ما برگشا وزان داد هر بینوایی بده
همه دردناکان درمانده‌ایم حکیمی به هریک دوائی بده
سگ کوی رندان آزاده‌ایم در آن کوچه ما را سرایی بده^۲

در بیت زیر می‌بینیم که عبید بین عاشق و رند به یک نوع این‌همانی قائل شده است:

عاشق دل‌شده را پند خردمند چه سود؟ رند دیوانه کجا گوش به عاقل دارد؟^۳

مستی در کنار عشق، همنشین رندی است. به همین سبب است که جای رند در میخانه است:

باز در میکده سر حلقه رندان شده‌ام باز در کوی مغان بی‌سروسامان شده‌ام^۴

^۱ - کلیات عبید زاکانی، ص ۱۰۵.

^۲ - کلیات عبید زاکانی، ص ۱۱۷.

^۳ - کلیات عبید زاکانی، ص ۸۶.

^۴ - کلیات عبید زاکانی، ص ۱۰۹.

عبید مستی و رندی را دو فضیلت همجوار و بلکه همانند به شمار می‌آورد و آنها را عیب و عار نمی‌داند:

اگر ز مستی و رندی عبید را عار است مرا از این دو صفت هیچ عیب و عاری نیست^۱

در ابیات زیر نیز شیوهٔ مستان را بهترین راه دانسته است:

نه به ز شیوهٔ مستان طریق و رایبی هست	نه به ز کوی مغان گوشه‌ای و جایی هست
ز کنج صومعه از بهر آن گریزانم	که در حوالی آن بوریا ریایی هست
گرت به دیر مغان ره دهند، از آن مگذر	قدم بنه؛ که در آن کوچه آشنایی هست ^۲

هوشیار واقعی کسی است که مست عشق باشد:

ای دل! همیشه عاشق و همواره مست باش؛ کآن کس که مست عشق نشد، هوشیار نیست^۳

رند سحر که از خانه بیرون می‌زند، مستقیماً به میخانه می‌رود:

کجا کسی که مرا مژدهٔ چمانه دهد	علی‌الصباح به من بادهٔ شبانه دهد
ز دوستان و عزیزان که باشد آن که مرا	نشان به کوی مغان و می مغانه دهد؟
خوشا کسی که چو رندان ز خانه وقت سحر	به در گریزد و تن در شراب‌خانه دهد
غلام دولت آنم که هرچه بستاند	به شمع و شاهد و چنگ و دف و چغانه دهد ^۴

^۱ - کلیات عبید زاکانی، ص ۸۰.

^۲ - کلیات عبید زاکانی، ص ۷۵.

^۳ - کلیات عبید زاکانی، ص ۷۷.

^۴ - کلیات عبید زاکانی، صص ۱۰۶-۱۰۷.



زاهد درست در نقطه مقابل رند قرار دارد. زاهد مردم نادان را می‌فریبد و نباید به سخنان او

گوش داد:

ز غم پناه به می بر؛ که می به خاصیت	نتیجه عیش خوش و عمر جاودانه دهد
مرو به عشوه زاهد ز ره؛ که او دایم	فریب مردم نادان بدین فسانه دهد
به اعتقاد شنو پند سودمند عید؛	که او همیشه تو را پند عاقلانه دهد ^۱



زاهدان انسان‌ها را از شادی و لذت منع می‌کنند و نباید سخنان آنها را پذیرفت:

بارها از سر جهلی که مرا بود به سهو	کرده‌ام توبه و در حال پشیمان شده‌ام
زاهدان از می و معشوق مرا منع کنند	بهر این است که من منکر ایشان شده‌ام ^۲



عید رند را در مقابل زاهد و صوفی قرار داده است:

خجسته مژده عیدم به گوش هوش رسید	قدح بیار؛ که ایام نای و نوش رسید
زمان وعظ و تراویح و ورد و روزه و زهد	گذشت و نوبت دولت به می‌فروش رسید
صبح روز ازل کز برای روزی خلق	به روح هر کسی از پیش حق فروش رسید،
صفا و صدق به رندان دردکش دادند	ریا و زرق به شیخان خرقة‌پوش رسید ^۳



تقابل صوفی و رند:

^۱ - کلیات عید زاکانی، ص ۱۰۲.

^۲ - کلیات عید زاکانی، ص ۱۰۹.

^۳ - کلیات عید زاکانی، ص ۱۰۳.

صوفی و کنج مسجد و سالوسی نهان ما و شراب و شاهی و رندی آشکار^۱

دیر مغان از صومعه بهتر است؛ چرا که دیر مغان جای رندان بی‌ریاست ولی بوریای صومعه به ریاکاری آلوده است:

دلم به میکده زآن می‌کشد که رندان را کدورتی نه و با یک‌دیگر صفایی هست
ز کنج صومعه از بهر آن گریزانم که در حوالی آن بوریا ریایی هست^۲

رند اهل تظاهر و خوب جلوه کردن نیست:

رندی گزین؛ که شیوه ناموس و رنگ‌وبو غیر از خیال باطل و جز ترهات نیست^۳

غزل زیر از نمونه غزل‌هایی است که عبید در آن تظاهر و بلکه تجاهر به فسق می‌کند:

ما که رندان کیسه‌پردازیم	کشته شاهدان شیرازیم
یار دردی‌کشان شنگولیم	همدم جمریان طننازیم
شکر ایزد که ما نه صرافیم	منت حق که ما نه بزازیم
واله دلبر شکردهنیم	عاشق مطرب خوش‌آوازیم
همه با عود و چنگ هم‌دهنیم	همه با جام و باده دمسازیم
از جفاهای چرخ نگریم	وز بلاها سپر نیندازیم
همه در دزدی و سیه‌کاری	روز و شب با عبید انبازیم ^۴

^۱ - کلیات عبید زاکانی، ص ۱۰۴.

^۲ - کلیات عبید زاکانی، ص ۷۵.

^۳ - کلیات عبید زاکانی، ص ۷۷.

^۴ - کلیات عبید زاکانی، ص ۱۱۳.



در بیت زیر هم تمایل عبید به بدنام کردن خود را می‌بینیم:

گفتم عبید گفتا نامش مبر که باشد رندی قمار بازی دزدی گریز پای^۱



عبید زاکانی شیفتهٔ تفکر قلندری است و آروز دارد که به فراسوی رندی و پارسایی راه یابد و

حتی دغدغهٔ پرهیزگاری و پارسایی هم نداشته باشد:

خوشا کسی که ز عشقش دمی رهایی نیست	غمش ز رندی و میلش به پارسایی نیست
دل رمیده شوریدگانِ رسوایی	شکسته‌ای است که در بند مومیایی نیست
ز فکر دینی و عقبی فراغتی دارد	خداشناس که با خلقتش آشنایی نیست
غلام همت درویش قانعم کاو را	سر بزرگی و سودای پادشایی نیست
مراد خود مطلب هر زمان ز حضرت حق	که بر در کرمش حاجت گدایی نیست
به کنج عزلت از آن‌روی گشته‌ام خرسند	که دیگرم هوس صحبت ریایی نیست
قلندری است مجرد عبید زاکانی	حریف خواجه‌گی و مرد کدخدایی نیست ^۲



رند اهل پارسایی نیست:

ما سریر سلطنت در بینوایی یافتیم لذت رندی ز ترک پارسایی یافتیم ...
پیش از این در سر غرور سرفرازی داشتیم ترک سر کردیم و ز آن زحمت رهایی یافتیم^۳



^۱ - کلیات عبید زاکانی، ص ۱۲۴.

^۲ - کلیات عبید زاکانی، صص ۸۱ - ۸۰.

^۳ - کلیات عبید زاکانی، صص ۱۱۲ - ۱۱۱.

قلندر با وارستگی و بی‌تعلقی و پاک‌بازی به عالی‌ترین درجه آرامش و طمأنینه دست یافته است:

جوقی قلندرانیم، بر ما قلم نباشد	بود و وجود ما را باک از عدم نباشد
سلطان وقت خویشیم، گرچه ز روی ظاهر	لشکرکشان ما را طبل و علم نباشد
مشتی مجردانیم بر فقر دل نهاده	گر هیچمان نباشد از هیچ غم نباشد
در دست و کیسه ما دینار کس نبیند	بر سکه دل ما نقش درم نباشد
جان در مراد یابی، در حلقه‌ای که ماییم	رندان بی‌نوا را نیل و بقم نباشد
چون ما به هیچ حالی آزار کس نخواهیم	آزار خاطر ما شرط کرم نباشد
در راه پاکبازان گو لاف فقر کم زن	همچون عید هر کاو ثابت قدم نباشد ^۱



غزل زیر هم به خوبی قلندر مورد نظر عید را توصیف می‌کند:

جوق قلندرانیم، در ما ریا نباشد	تزویر و زرق و سالوس آیین ما نباشد
در هیچ ملک با ما کس دوستی نوزد	در هیچ شهر ما را کس آشنا نباشد
گر نام ما ندانند، بگذار تا ندانند	ور هیچمان نباشد، بگذار تا نباشد
شوریدگان ما را در بند زر نبینی	دیوانگان ما را باغ و سرا نباشد
در لنگری که ماییم، اندوه کس نبیند	در تکیه‌ای که ماییم، غیر از صفا نباشد
از محتسب نترسیم، وز شحه غم نداریم	تسلیم گشتگان را بیم از بلا نباشد
با خار خوش برآییم، گر گل به دست نآید	بر خاک ره نشینیم، گر بوریا نباشد
هرکس به هر گروهی دارد امید چیزی	ما را امیدگاهی غیر از خدا نباشد
همچون عید ما را دریوزه عار ناید	در مذهب قلندر عارف گدا نباشد ^۲



^۱ - کلیات عید زاکانی، ص ۹۵.

^۲ - کلیات عید زاکانی، صص ۹۵ - ۹۴.

قلندر، طبق تلقی عبید، خداپرست است و رابطه‌ای صمیمانه و عاشقانه با خدا دارد:

درد ما را هیچ درمان گو مباحث	راه ما را هیچ پایان گو مباحث!
ما قلندرسیرتان را بعد از این	چون غم سر نیست، سامان گو مباحث!
هر که چون ما دست از دنیا بشست	گنجش اندر کنج ویران گو مباحث!
ساکن خلوت‌سرای انس را	گلشن و بستان و ایوان گو مباحث! (۱۰۶)
ما کجا؟ اسباب دنیا از کجا؟	مور را ملک سلیمان گو مباحث!
چون ز یزدان هر چه خواهی، می‌دهد	خلعت و انعام سلطان گو مباحث!
ما گدایانیم، ما را چون عبید	مال و جاه و حکم و فرمان گو مباحث!¹



ویژگی دیگر رند چالاکی است:

چالاکی است مایه رندی و عاشقی این شیوه کار مدعیان لوند نیست²

¹ - کلیات عبید زاکانی، صص ۹۵ - ۹۴.

² - کلیات عبید زاکانی، ص ۷۷.